

بگذرد که نشی مستقیم سلطنت را نور خلت شد دلیل
 نظمش از خیب شد سلطان خلیل ناز جور از مقدم او نور
 شد ظلم و عظم از ممالک دور شد اهل زرا و صنعت بت
 ساختند رایت تدویر زد و فراختند لیک سفاقت
 چون خیل بت شکن محو کرد آنچه را از انجمن کومر آسما
 نامش انضا میکنم نظم در سکت معما میکنم آسمان را
 پند از جان بکاست صبح درویش تا قرین زلف حوا
 شد به انسان لطف بی پایان او کادل شب میمای
 صبح او به زلفش شد ذکر و تاب تب تا به بند طل
 رویش بشب جاش از طور مبارک برتر است
 عقل با قدرش جو خفاش و خور است چون نیادم
 از نیش پیش دم زدن دست در زین دعا خوانم
 زدن یازب از چشم به دانش دور دار رایت
 اقبال او مقصود دار برتر از ایوان کیوان رتبتش

سوره انا فتحنا لفرشتن تا دو سه تملش بر لبنا طغر و تاز
 دشمنان چون شمع در سوز کدازد و از انار سعادت
 و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عتق و من جوانی
 و توفیق اسباب عیش و کامرانی و عدا بق سلطنت
 و جهان بینی ز چون سه خوششان شراب غر و راقا
 فراغت باستیقای لذات جسمانی و استتمای
 قوی غضبی و شموانی گذرانند بلکه معظم اوقات بیرون
 ساعات رابعه از فراغ آزادی فراغیض عدالت
 قیام به صالح ممالک و حواج رعیت واقامت حواسم
 نصف و عدالت مسرور حقایق علمی و نوادر حکمی
 و نصایح و امثال ارباب علم و فضل و کمال و حکما
 یات سلاطین عدالت شعار و اسلاطین الیه دین
 میفرمایند و صدق این سبب آنکه کتابی شتین
 بر تقالید حکم و غرایب کلمه از سخنان حکیمان